



■ سال بیست و هشتم ■ شماره ۷۸۶۱ ■ دوشنبه ۹ اسفند ۱۴۰۰

۲۶ رجب ۱۴۴۳ ■ Monday ■ 28 Feb. 2022

فرصت‌های



ابراهیم ایرج‌زاد از دومین کارگردانی اش به «ایران» گفته است:

«عنکبوت» بخشی از تجربه زیسته خودم است

«عنکبوت» دومین تجربه کارگردانی ابراهیم ایرج‌زاد است. او پیش از این «تابستان داغ» را کارگردانی کرد که در سی و پنجمین جشنواره فیلم فجر با نامزدی در ۱۳ رشته، رکورددار بیشترین تعداد نامزدی شد و درنهایت دو سیمرغ بهترین فیلمبرداری و تدوین را از آن خود کرد.

۲۸

فلسفه بعثت و آغاز رسالت پیامبر رحمت(ص) بر گستره جهان

شناخت فرهنگ وحیانی

ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم. (۱۷۴-نساء)

۲۹



در چشمه‌سار اندیشه چشم‌ها را باید شست..

◀ **علیرضا کریمی مازری**

عکاس – مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

مولانا در باب اندیشه می گوید: خلق بی پایان ز یک اندیشه بین / گشته چون سیلی روانه بر زمین / هست آن اندیشه پیش خلق خرد / لیک چون سیلی جهان را خورد و برد. دهخدا، اندیشه را فکر، تدبیر، تأمل، تصور، گمان و خیال معنی کرده است. در عصر حاضر بیش از گذشته، کلید فهم هر سؤالی اندیشه است و اندیشیدن و وجه تمایز انسان نیز با حیوان همان اندیشیدن است. مترادف اندیشه، پندار، تأمل، تفکر و خیال است. پس انسان بدون اندیشه فاقد تدبیر و تأمل است و برگ خشکی را ماند که هراز گاهی، بادی آن را به سویی افکند تا در گذشت زمان پوسیده و محو شود.

جامعه‌ای که اندیشیدن را نداند، سیر تحول به‌سوی آینده‌ای روشن را نخواهد دید، همانند همان برگ خشکیده، بی‌خاصیت است و اختیارش در دستان باد و مقصدش ناگجای‌باد. امروزه سراسر زندگی ملت‌ها که شامل اعمال، رفتار و قوانین اجتماعی است زاییده اندیشه آن‌هاست. جامعه‌ای که درمقابل اندیشیدن می‌ایستد و تغییر را ترسناک قلمداد می‌کند، اسارت و استبداد را غیرمستقیم فرامی‌خواند تا بیگانگان تاریک‌اندیش، افکار خود را بر آنها تحمیل کنند، تا در قرن بیست و یکم بار دیگر برده‌داری رونق یپذرد و میلیون‌ها انسان به اسارت باورهایی پوسیده و هراس‌انگیز گرفتار آیند، تا دختران و پسران نابالغ فروخته شوند و کینزان و غلامان حلقه‌به‌گوش و کارگران جنسی جماعتی مزدور تهی مغز گردند. به‌راستی چرا بعضی از حاکمان کشورهای جهان از اندیشیدن مردمان خود هراسانند و اسباب اندیشیدن را فراهم نمی‌کنند؟ چرا مردمان این جوامع نیز از اندیشه و تفکر گریزانند؟

با وجود چنین ملت‌هایی بیگانه با اندیشه و تفکر، قدرت‌های بزرگ فرصت می‌یابند تا با شناخت نقاط ضعف به درون آنها نفوذ کرده و افکار سیاه استعماری خود را بر ایشان تحمیل کنند و آنجاست که پسرروی و برده‌داری نوین آغاز می‌شود. به‌واقع مشکل این جوامع در کجاست؟ به نظر می‌رسد که متأسفانه برخی ملت‌ها، هنوز ذاتاً نتوانسته‌اند به مفهوم تفکر آگاهی یابند. زیرا به آنچه که لازمه تفکر است نمی‌اندیشند و خود را قربانی جهل و نادانی خویش می‌کنند. شاید از اندیشیدن می‌هراسند زیرا هرگونه تغییری در عادت‌های فکری خود را مغایر با افکار سلطه گران جامعه خویش

می‌پندارند، پس خودکشی عقلی می‌کنند. در یکی از مقاله‌های قبلی نیز این جمله زیبای مارتین هایدگر[۱] را عنوان کردم که می‌گوید: «اندیشه برانگیزترین امر در زمانه اندیشه‌برانگیز ما این است که ما هنوز فکر نمی‌کنیم.» [۲]

در این برهه از زمان به نظر می‌رسد که نظرات جامعه‌شناسان معروفی مانند آنتونی گیدنز[۳] که معتقدند «دولت‌های سنتی کاملاً از صفحه گیتی محو گردیده‌اند»[۴] را بایستی با دیده تردید نگریست زیرا در این روزها یعنی جهان اندیشه شاهد عقبگردی سریع از سوی کشوری مانند افغانستان است که سال‌ها مورد تجاوز و تاخت‌وتاز ایدئولوژی‌های مختلف بوده است. حال خود را در قعر جهالتی به‌جای‌مانده از سده‌های پیشین می‌یابد و حیران، بر بلایی که از سوی سلطه‌گران اشغالگر قبلی بر آنها نازل شده است؛ تغییرهایی که شاید فقط بتوان با ورود تفکر و نواندیشی در باورهای غلط برخی از آنها ایجاد کرد. اغلب اوقات باورهای غلط و پافشاری ملت‌ها بر آنها می‌تواند جامعه‌ای را نابود کند، باعث عدم رشدیافتگی اندیشه در آن جامعه شود و اسبابی را فراهم کند تا دیگران برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک خود از آن برای ورود به سیستم فکری یک جامعه استفاده کنند.

تاریک‌اندیشان، ترسیم‌کننده سیاستی خواهند بود تا جامعه هدف، با شدت بیشتری بر باورهای غلط خود افزوده و آن را یخشی از ایمان قلبی خود نمایند. فرار از اندیشیدن و تفکر این‌گونه از جوامع را به‌سوی خرافه و ناهمواری‌های فکری سوق می‌دهد. باور به خرافات در عصر جدید با وجود پیشرفت‌های علمی هنوز در میان میلیون‌ها نفر از مردمان جهان رایج است. غرب از آن‌ها اثر می‌گذارد؟

جین ریزن، استاد علوم رفتاری در دانشگاه شیکاگو و عضوانجمن روانشناسی آمریکا، با کمک فرایند ساختی این مسأله را توضیح می‌دهد. به گفته او مغز انسان می‌تواند با سرعت‌های متفاوتی در مورد مسائل گوناگون فکر کند. زمانی که ذهن به‌سرعت در مورد یک مسأله فکر می‌کند نمی‌تواند به‌صورت منطقی آن را تجزیه و تحلیل کند. در این حالت اگر فرد در

مقابل یک مسأله خرافی قرار گیرد مغز او سریعاً به آن واکنش نشان می‌دهد و ممکن است بر اساس آن باور غلط عمل کند. یکی دیگر از مشکلات باور به خرافه بروز اختلال بدگمانی (پارانویا) است. افراد مبتلا به این اختلال که به آنها پارانویید گفته می‌شود معمولاً فکر می‌کنند که دیگران در تلاش برای آزار و اذیت یا توطئه علیه آنها هستند. این افراد ممکن است اطرافیان خود را به اتهامات غیرواقعی متهم کنند و اعتماد آنها به سایر انسان‌ها سلب شود. افراد مبتلا به پارانویا که اعتقادات خرافی نیز دارند همواره به دنبال آن هستند که دریابند اطرافیانشان برای ضربه‌زدن به آنها از چه روش‌هایی استفاده می‌کنند تا راه‌های مقابله با آن را فرابگیرند. بروز یک اتفاق که از دید اغلب افراد جامعه یک حادثه است از دید این افراد توطئه‌ای تلقی می‌شود که دشمنانشان با دسیسه آن را به انجام رسانده‌اند. [۵] در این جوامع گاهی یک خانواده یا یک قبیله دست به اقداماتی غیرانسانی زده تاحدی‌که قتل یک انسان را رقم می‌زنند و بزرگان قوم نیز آن رفتار خشونت‌آمیز را مورد تأیید قرار می‌دهند. بدتر آن است که اقدام مذکور را عملی مقدس و نیک نیز می‌شمارند و آن را حکم الهی می‌نامند.

برای رهایی از خرافه‌پرستی و رسیدن به واقعیتی که منشأ آن بر اساس اندیشه‌ای ژرف باشد لازم به حذف خرافات است و شستن آن زیر باران اندیشه. به قول سهراب سپهری چشم‌ها را باید شست/ جور دیگر باید دید/ چترها را باید بست/ زیر باران باید رفت/ فکر را خاطره را زیر باران باید برد/ با همه مردم شهر زیر باران باید رفت…

از آغازین مرحله ورود به عصر نئو تا به امروز و توسعه گام‌به‌گام آن، پیوندگی افکار جدید محرکی برای رسیدن به رهایی آدمی از خرافات تحمیلی سده‌های گذشته بوده و توانسته است تا اندازه‌ای با الهام از نواندیشی برخرافات چیره شده و روش‌های عقلانی در درک درست از جهان هستی را به دست آورد. بااین‌حال در بعضی نقاط جهان آیین‌ها و مراسم وجود دارد که هنوز به عصر نئو نزدیک نیستند. به‌طور مثال در جزیره سولاووزی اندونزی با جمعیتی بیش از یک میلیون نفر، قرن‌هاست که مرده‌ها بخش عادی از زندگی روزمره زنده‌ها هستند. این تشریفات یک آیین بومی است که با مسیحیت و اسلام گره خورده است. صدها سال است که توراجایی‌ها اجساد مردگانشان را ماه‌ها (مانند اسامه بن لادن که معرفی به خورۀ کتاب بود). حال چه کسانی این کتاب‌ها را

می‌کنند که گویی بیمار است؛ روزی دوبار برایش غذا، سیگار و قهوه می‌آورند، و او مرتب می‌شویند و لباس‌هایش را عوض می‌کنند. همچنین او را هرگز داخل خانه تنها نمی‌گذارند و وقتی هوا تاریک شد چراغ‌ها را برای او روشن می‌کنند. خانواده‌ها نگرانند که اگر از مردگان، خوب نگهداری نکنند روحشان آنها را آزار خواهد داد. [۶] اکنون این اندیشه پیدا می‌شود که آیا چنین زندگانی ممکن است؟ با ادای احترام به آیین جمعیت یک میلیون نفری جزیره سولاووزی در اندونزی، باید گفت این عمل غیرقابل تصور است. این میراثی که از اجداد کهن این قوم به‌جای‌مانده شاید منتقدینی مطرود شدن از جامعه، آنها را در برابر این کشمکش درونی مقهور کرده است. زیگموند فروید[۷] در رابطه با حضور ارواح می‌گوید: «متأسفانه تظاهرات و اطلاعاتی که از این ارواح دیده و شنیده می‌شود به قدری مبذّل، ابلهانه و پیش‌یافتاده هستند که تنها می‌تواند یک اعتقاد را در ما تقویت کند و آن هم این است که ارواح این‌خاصیت را دارا هستند که خود را با کسانی که احضارشان کرده‌اند همسطح سازند.»[۸]

در قرن بیست و یکم و در عصری که جهان با سرعتی غیرقابل‌تصور در حال دستیابی به ناممکن‌هاست، چگونه می‌شود عقل را در حصارِ رفتاری کهنه و ایستا زندانی کرد و چشم‌ها را روی واقعیات پیرامون خود بست؟ هرچند که در «عصر مفرغ احساس» [۹] قرار داریم اما روزگار، روزگار تفکر و تعمق است و خرافه‌پرستی و شیوع آن در جوامع بسته، جز گسترش جهالت و نادانی نمره‌ای نخواهد داشت و مسیری است برای انهدام آدمیت و ورود به کشتار‌گاه اندیشه.

رئوتخربرخمان در کتاب «تاریخ امیدبخش نوع بشر» می‌نویسد: وقتی تروریست‌ها حمله می‌کنند، رسانه‌های خبری در درجه اول بر ایدئولوژی[۱۰] بیماری‌ای که ظاهراً در پشت این حمله قرار دارد، تمرکز می‌کنند. تردیدی نیست که ایدئولوژی عامل مهمی است. این عامل در آلمان نازی حائز اهمیت بود و مسلمانا برای رهبران سازمان‌های تروریستی مانند القاعده و داعش هم مهم است. بسیاری از این گروه‌ها از جوانانی تشکیل شده‌اند که کتاب‌هایی درباره اسلام افراطی را بلعیده‌اند (مانند اسامه بن لادن که معرفی به خورۀ کتاب بود). حال چه کسانی این کتاب‌ها را

نوشته‌اند جای بسی تأمل و تعمق است. اما پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ایدئولوژی نزد سربازان (مزدوران) دون‌پایه این سازمان‌ها، نقشی بسیار ناچیز دارد. هزاران جهادی (داعشی) را که در سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ راهی سوریه شدند در نظر بگیرید. سه‌چهارم آنان از طریق آشنایان و دوستان خود جذب شده بودند. مطابق با پاسخ به نظرسنجی‌های منتشر شده از داعش، بسیاری از آنها با

«

در قرن بیست و یکم و در عصری که جهان با سرعتی غیرقابل‌تصور

در حال دستیابی به

ناممکن‌هاست، چگونه

می‌شود عقل را در حصارِ

رفتاری کهنه و ایستا

زندانی کرد و چشم‌ها را

روی واقعیت پیرامون

خود بست؟ هرچند که

در «عصر پارینه‌سنگی

دل، عصر آهن عاطفه

و عصر مفرغ احساس»

قرار داریم اما روزگار،

روزگار تفکر و تعمق

است و خرافه‌پرستی

و شیوع آن در جوامع

بسته، جز گسترش

جهالت و نادانی

نمره‌ای نخواهد داشت

و مسیری است برای

انهدام آدمیت و ورود به

کشتار‌گاه اندیشه

ساده‌ترین دستورهای دینی اسلام آشنا نبودند. [۱۱] شاید ناآگاهانه و بدون هیچ اندیشه‌ای دل به همراهی سپرده‌اند. در اینجا سخن نیچه[۱۲] چه بجاست که گفته است: «و بی‌گناهی‌ات همان ناآگاهی‌ات از بی‌گناهی است.» [۱۳] [۱۸]

در طول سده‌ها، عدم تفکر و اندیشه همواره اسباب نادانی و نگرانی برای جوامع مختلف بوده است؛ چه خون‌ها که بر اساس جهالت ریخته شده است و چه

ملت‌هایی که به‌جای پیشرفت به‌سوی جامعه‌ای مترقی، سده‌ها به عقب برگشته و جهالتی بر جهالت خود افزوده و آن را یک ویژگی فرهنگی نیز دانسته‌اند. پس جایگاه عقل کجاست؟ مولانا می‌فرماید: ای برادر تو همان اندیشه‌ای/ مایه‌ی خود استخوان و ریشه‌ای/ به عبارتی ایشان هستی آدمی را معادل اندیشه و فکر او می‌داند. ارسطو می‌گوید: «تفکر، یعنی فعالیت عقل، وجه امتیاز حقیقی انسان از موجودات دیگر و مایه بقای اوست. زیرا از انسان تنها عقل باقی است و چیزهای دیگرش فانی می‌شود پس می‌توان گفت که کمال واقعی و غایت غایبات و خیرالامور فکر یا عقل است.» [۱۴] اما نوتل کانت نیز معتقد است: «جرات کن که بیندیشی! جرات کن که از عقل خویش استفاده کنی! شجاعت و شهامت استفاده از عقل خود را داشته باش!» مضمون این عبارت کانت دعوت صریح به تعقل و خردورزی است، دعوت آشکار به این نکته اساسی که انسان باید انرژی‌های عقل خود را آزاد کند و به‌طور مستقیم و بدون راهنمایی و دستگیری دیگران به تفکر و تعقل بپردازد. [۱۵]

ما هنگامی به آنچه تفکر نامیده می‌شود، دست می‌یابیم که خود مستقلاً فکر کنیم.

پس برای آنکه قادر به تفکر باشیم، باید آن را بیاموزیم. اما موختن چیست؟ انسان هنگامی می‌آموزد که تمامی کردار و رفتار خود را با آنچه همواره از امور بنیادین به او وانهاده می‌شود، هماهنگ کند. ما هنگامی تفکر را می‌آموزیم که به آنچه برای تفکر وجود دارد، توجه کنیم. [۱۶] خوبی‌ها، بدی‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌ها همیشه در مسیر زندگانی بشر خودنمایی کرده‌اند. و تعقل و تفکر، همواره یافتن مسیری درست را برای وی سهل ساخته درحالی‌که بدون آنها در قعر چاه نادانی خویش چشم به خرافات خواهد دوخت. به‌واقع ما چه زمانی خود را پیدا خواهیم کرد؟ کم‌گشته‌ای که باید تلاش کند تا خود را از جهالت خویشتن برهاند. آنتوان چخوف می‌نویسد: «اگر به

انسان نشان دهید چگونه است بهتر خواهد شد.» [۱۷] اما شاید این جمله ارزشمند امروزه درباره تمامی ملت‌ها مصداق پیدا نکند زیرا بازنمایی آنچه که هستند و نقدی بر رفتار آنها، واکنشی سریع را در پی خواهد داشت؛ شاید «زندگانی [آنها] خوابی است که انگار بیداری در پی ندارد.» [۱۸]

در خاتمه بگویم که جهان هستی باتلافی نیست که انسان‌ها در آن دست‌وپا بزنند. برای نجات و رسیدن به آرمان‌های یک جهان متعالی، بایستی تفکرات و

اندیشه‌ای متعالی بر اساس زمانه خویش داشت. با دوری گزیدن از نادانی می‌توان عامل اتفاقات باشکوه در زمانه سنگدلی‌ها، تندروی‌ها و بی‌خردی‌ها شد. می‌توان شاهد جهانی در صلح و آرامش براساس خردورزی و اندیشه‌ای پاک بود و زلال‌ترین چشمه‌سار اندیشه را در زندگی احساس کرد.

[۱] -مارتین هایدگریکی از فیلسوفان قرن بیستم.
[۲] - هایدگو، مارتین (۱۳۸۶)، معنای تفکر چیست، ترجمه فرهاد سلمانیان، مرکز، تهران، ص ۱۴.

[۳] -آنتونی گیدنزجامعه‌شناس انگلیسی.

[۴] - گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی، مترجم منوچهر صبوری، نی،تهران، ص ۷۵.

[۵] - https://per.euronews.com/the-psychology-of-superstitious-beliefs

[۶] - https://www.bbc.com/persian/world-۳۹۵۷۲۸۹

[۷]- زیگموند فروید پزشک و عصب‌شناس اتریشی، پایه‌گذار و پدر علم روانکاوی است.

[۸] - فروید، زیگموند (۱۳۴۳)، فروید چه می‌گوید؟، مترجم نصرالله بیاب الحوانجی، دریا،تهران، ص ۱۶۹.

[۹] - ابراهیمی، نادر(۱۳۹۱)، آتش بدون دود، روزبهان، تهران، ص ۲۵۷.

[۱۰] - عقیده‌ای که هدف و آرمانی را بیابانی تحسین و تعریف نمی‌کند که در مقابل آن دفاع نتوانند کرد.

[۱۱] - برخمان، رُوتخر(۱۳۹۹)، تاریخ امید بخش نوع بشر، مترجم میرجوادسید حسینی و سکیه‌نقی زاده، کتاب پارسه، تهران، صص، ۲۰۹-۲۱۰.

[۱۲]- فریدریش ویلهلم نیچه فیلسوف، شاعر، منتقد فرهنگی، جامعه‌شناس، آهنگساز و فیلولوژیست کلاسیک بزرگ آلمانی و استاد لاتین و یونانی بود که آشارس تأثیری عمیق بر فلسفه غرب و تاریخ اندیشهٔ مدرن بر جای گذاشته‌است.

[۱۳]- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۹۶)، چنین گفت زرتشت، مترجم مسعود انصاری، جامی، تهران، ص ۳۶۳.

[۱۴] - فروغی، محمد علی (۱۳۸۳)، سیر حکمت در اربابا، البرز،تهران، صص ۳۹- ۴۰.

[۱۵] - طاهری، حنیف و جلالی، حامد(۱۴۰۰)، پدران مدرنیته، نگاه معاصر،تهران، ص ۲۰۸.

[۱۶]- هایدگر،۱۳۸۶، ص ۱۱.

[۱۷] - همان، ص ۱۳.

[۱۸] - ذورانت، ویل(۱۴۰۰)، دربارہ معنی زندگی، مترجم شهاب‌الدین عباسی، کتاب پارسه،تهران، ص ۲۷.